

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر
۱۴ جون ۲۰۱۶

گروگان نزد خمینی

۱۲



فصل ششم

«اخوان المسلمین بخش ۲ : مصر مرکز فرماندهی»

مردان موقر و خوش لباس یکی یکی به سالون ملاقات می آیند، هر کدام روی صندلی می نشینند و پُکی به پبپشان می زنند، و یا کاغذهایشان را بررسی می کنند و منتظر بقیه جمعیت شرکت کننده هستند. خارج از لندن، هوا سرد شده است. ۲۹ اکتوبر ۱۹۱۸ است و انگلیس در حادثه ناگوار جنگ جهانی که جنگ بزرگ نامیده می شود، پیروز بوده است. حال موضوعات دیگری در دستور کار است که باید بررسی شوند. لرد کُرزن اولین کسی است که وارد سالون می شود، وزیر امور خارجه امپریالیست بنیادگرا که اطلاعات مخصوص او در مورد خاورمیانه، امروز در این جلسه مفید خواهد بود. نفر بعدی روبرت سیسیل اریستوکرات است، که قدم های او نشان می دهد که او از ۳۰۰ سال تسلط سیاسی خانواده اش در انگلیس آگاه است، سپس در تعقیب او پسر برادرش آرتور لرد بلفور، و بعد وزیر دفاع افریقای جنوبی جنرال اسموتز، و پس از آن وزیر امور خارجه برای هند، ادوین مونتائو که تنها یهودی در سالون نیز می باشد، و نیز مارک سیکس مغز اطلاعاتی خاورمیانه در دفتر امور خارجه، و در آخر این رژه، گروه جذابی از مأمورین اطلاعاتی نظامی انگلیس صف کشیده اند. اول از همه لرد کُرزن صحبت را شروع می کند و او می پرسد: «درباره این قرارداد تأسف آور که به نظر می رسد فرانسه به سرعت می خواهد از آن بیشترین بهره را ببرد، چه کاری می توان کرد؟» او در مورد قرارداد سیکس پیکات (sykes-picot) صحبت می کرد، که در سال ۱۹۱۶ مخفیانه بین لندن و پاریس بسته شده و براساس این قرارداد تأسف آور لندن در آن وقت قبول کرده که سوریه و لبنان را بعد از خاتمه جنگ به فرانسه واگذار کند.

تی.ای.لارنس وارد سالون می‌شود، اگر چه او جزء خانواده حکومتی (اریستوکرات) نیست، او از ترکیب تجمع برجستگان انگلیس که گرد آمده‌اند در حیرت نیست، برای این که لارنس برای هیأت حاکمه آموزش دیده و آماده خدمت شده است. تحقیقات کلاسیک او در دانشگاه آکسفورد، آموزش شخصی در سیستم اطلاعاتی به وسیله دکتر دیوید جورج هوگارت، نویسنده قدمت شناس، شرق شناس، و مسؤول موزیم آشمولین در آکسفورد بوده است. سال‌ها پیش از جنگ که **دی.جی. هوگارت** به عنوان رئیس معتبر دفتر اطلاعاتی ارتش انگلیس در قاهره برگزیده شده بود، در آنجا او لارنس را نیز به استخدام دفتر درآورده بود. حالا، لارنس از قاهره به اینجا آمده که به هیأت جمع‌شده در این سالون ستراتیژی خود را برای برخورد با فرانسه توضیح بدهد.

لارنس فکر می‌کند که کُرزن بی‌تجربه است. سیسیل کُرزن و بقیه تصمیم گرفته‌اند که **آرنولد توین‌بی** را به عنوان رئیس مخصوص گروه انگلیس که فروپاشی امپراتوری عثمانی را نظاره می‌کنند، استخدام کنند. اما حالا فرانسه عجولانه می‌خواهد که این کار انجام گیرد. به همراه توین‌بی، **وینستون چرچیل** است که کُرزن احساس می‌کند تا اندازه‌ای کارکردن با او راحت نیست، به نظر می‌رسد که خاورمیانه سرزمین خصوصی او است. مثل لارنس عربستان، احتمالاً او بهترین افسر اطلاعاتی در سازمان خدمات مخفی در انگلستان در این چند سال گذشته بوده است اما او هنوز مرد میدان است. به‌هررو هنوز کُرزن فکر می‌کند که آنچه که لارنس می‌گوید درست است و **اُرد کرومر** مسؤول مصر و **ای.جی. براون** نیز از برنامه او خوشحال خواهند شد. تی ای لارنس می‌گفت اگر سلطان ترکیه سرنگون شود. آن وقت خلیفه مسلمانان بدون مخالفتی به دست خانواده پیامبر محمد خواهد افتاد که نماینده کنونی آن **حسین**، شریف مکه است. او بعد از مکتی می‌گوید «فعالیت حسین به نظر می‌رسد که برای ما سودمند است، زیرا با هدف‌های ما که همان شکست بلوک اسلامی و نابودی امپراتوری عثمانی است، همراه است و از طرفی کشوری که حسین جانشین کشور امپراتوری عثمانی خواهد کرد، برای ما مانند کشور ترکیه بی‌خطر خواهد بود. اگر کشورهای عربی بدرستی اداره شوند، در یک مجموعه کشورهای موزائیک سیاسی باقی خواهند ماند ضمن این که از طرفی همیشه آماده پیوستن به هم و دفاع از خود در برابر فشار خارجی خواهند بود.»

شورا موقتاً تصمیم می‌گیرد که حداقل بخشی از نقشه لارنس را پشتیبانی کند، اما در آینده بحث بیشتری ضروری خواهد بود. جلسه تمام شده، پیشنهاد لارنس از اداره سرزمین‌های عربی معمولاً به وسیله دولت و ملکه مورد سؤال قرار نمی‌گیرد، و این برنامه به خصوص جالب به نظر می‌آید. برای این که ترکیه عثمانی از هم پاشیده می‌شود و در ضمن همزمان با آن، تنها مرکزیت مسلمانان که قرن‌ها زیر نظر خلیفه مسلمین بوده متلاشی خواهد شد. و بدین‌وسیله هرگونه احتمال اینکه المان‌ها یا روسیه بتوانند کنترل سیاسی روی ترکیه و اسلام به دست آورند، از بین می‌رود. از طرف دیگر قبایل حجاز در عربستان که به حسین وفادارند، به ندرت آلت دست دفتر کشورهای عرب در لندن هستند بنابراین با کنترل خلیفه جدید به وسیله سازمان اطلاعاتی انگلیس، در حقیقت تمام جهان اسلام زیر نظر حکمرانان مکه طرفدار انگلیس درخواهد آمد.

با این برنامه همبستگی سیاسی بریتانیا با اسلام بنیادگرا به وقوع پیوست. البته به این سادگی هم نبود. در عرض سی سال گذشته، قاهره بدون شک، تبدیل به یک مرکزیت منطقه‌ای برای مرکز جاسوسی انگلیس در آمده بود و عملیات پیچیده‌ای از آنجا با کمک مالی انگلیس انجام می‌گرفت، دفتر عربی انگلیس در قاهره، بیش از ده جنبش بنیادگرای مسلمانان را کنترل می‌کرد. آنچه که آنها نیاز داشتند، نهایتاً مرکزی بود که برنامه تغییرات تاکتیکی امپراتوری انگلیس را بهتر با یک دیگر هماهنگ کنند. اما کاملاً یک زیر بنای بسیار ارزشمند بنیان گزارده شده است.

برای مثال از طریق مرکزیت اخوان سنوسی در قاهره، دفتر عربی بریتانیا در قاهره جای پای نفوذ خود را تا عمق افریقای مرکزی گسترش داد. بنیانگذار دفتر اخوان سنوسی محمد بن علی السنوسی آل خنابی آل ادریسی آل حسنی بود که در سال‌های ۱۷۸۰ در الجزیره به دنیا آمده. سنوسی در دانشگاه کاروین، در فز مراکش درس خواند و در ۱۸۲۹ به بیابان‌های صحرا رفت و در آنجا جامعه مخفی صوفی را که مدلی از مانکن‌های مسیحیت قدیم بود، به وجود آورد. شعار این جنبش صوفی «اتحاد اسلامی» بود و به تدریج در تونس، تریپولیتانیا، و سرینایکا گسترش یافت. (در ۱۹۵۱، تریپولیتانیا و سرینایکا با هم متحد شده و کشور لیبیای امروزی را تشکیل دادند.) در ظرف چند سال سنوسی به مکه در عربستان مسافرت کرد. در این مسافرت بود که او و همراهانش جنبش «اخوان سنوسی» را تشکیل دادند. اگرچه اصلیت جنبش اخوان سنوسی از افریقا شروع شده بود، اما به میزان زیادی با یک فرقه بنیادگرای دیگر یعنی فرقه وهابی که در عربستان رشد کرده بود، همخوانی دارند. زیرا هر دو فرقه سنوسی و وهابی تأثیراتی از صوفی‌گری قدیمی دارند که در هند تحت استعمار انگلیس رشد یافته بود، در سال ۱۸۳۰، فرانسه الجزیره را اشغال کرد. در پاسخ به آن امپراتوری عثمانی لیبیا را دوباره به تصرف خود درآورد. سنوسی از عربستان و یمن به افریقای شمالی برگشت و در آنجا یک شعبه از اخوان سنوسی را دایر کرد، اما وقتی که فرانسه باور یافت که سنوسی یک محرک خطرناک و جاسوس حقوق-بگیر انگلیس است، راه ورود او به الجزیره را مسدود کرد، او مجبور شد که در لیبیا باقی بماند و در آنجا مرکزیت خود را در سرینایکا برقرار کرد. در آنجا در ساحل مدیترانه نزدیک مصر، سنوسی جایگاه خود را به نام زاویه ال‌بیضاء (مرکزیت سفید) تأسیس کرد که بعداً محل استقرار اصلی گروه گردید. در سال ۱۸۵۳ او مرکزیت خود را به طرف جنوب در دهکده جبارالباب در وسط بیابان برد و در آنجا او دانشگاه اسلامی فرقه خود را تأسیس کرد. این مرکز راه قدیمی تجارت بدوی‌ها را که از بیابان‌ها می‌گذشت و بنغازی را به مراکز دیگر در افریقای مرکزی متصل می‌کرد، دوباره دایر کرد. یکی دیگر از این شهرها، شهر وادی بود که رهبر آن **سلطان محمد شریف** از وابستگان قدیمی سنوسی‌های مکه از سال‌های ۱۸۲۰ بود.

با گذشت سال‌ها، فرقه سنوسی رشد کرد تا جایی که در سال ۱۸۸۲ تعداد سی‌وهشت زاویه (از مراکز سنوسی) در سایرینیکا (بخش شرقی لیبیا)، و هفده زاویه در مصر و هجده زاویه در تریپولیتانیا، و تعدادی دیگر در سراسر بیابان‌های افریقای شمالی وجود داشت. که تعداد اعضای آن را بین ۱.۵ تا ۳ میلیون اخوان تخمین زده‌اند. اخوان سنوسی به‌طور آشکار ضد فرانسه بودند و از شورشیان الجزیره علیه استعمار فرانسه پشتیبانی می‌کردند. در حالی که مخالف جنبش مهدی که در سال‌های ۱۸۸۰ علیه **جنرال چارلزگوردن** نماینده انگلیس در خرطوم سودان می‌جنگیدند، بودند. در سال ۱۸۹۴ حرکت سنوسی مرکزیت خود را به بادیه کفرا که در عمق بیابان‌های لیبیا قرار داشت منتقل کردند. از آنجا سنوسی‌ها علیه استعمار فرانسه در الجزیره، تونس و تا مرکز افریقا، مداوماً می‌جنگیدند. پسر سنوسی به نام **محمد-المهدی** که جانشین پدر شده بود، جنگ چریکی علیه فرانسه را از یک کمپ نظامی در نزدیک دریاچه چاد، رهبری می‌کرد.

تا این زمان اخوان سنوسی یک زائده کوچکی از فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس در جهان اسلام بود، اما در ۱۸۹۷ **ویلفرد اسکاون بلانت** یک مسافرت طولانی را به جایگاه سنوسی در بادیه‌های افریقا شروع کرد. در ظرف بیست سال آینده، انگلیس توجه زیادی به جنبش سنوسی داشت. در سال ۱۹۱۶ بعد از مرگ محمدالمهدی، **ادریس جوان** رهبر اخوان سنوسی شد. در سال ۱۹۵۱ ادریس در جشن سازمان ملل متحد خود را به عنوان شاه ادریس اول پادشاه لیبیا معرفی و اعلام کرد.

بعد از جنگ جهانی اول، یکی از اخوانهای سنوسی به نام **عبدالرحمان اعظم** رسماً به عنوان همکار دفتر عربی قاهره منصوب شد و به عنوان مأمور اطلاعاتی سازمان جاسوسی انگلیس به تریپولیتانیا فرستاده شد که در سازماندهی کارهای سیاسی همکاری می‌کرد. او سال‌ها بعد، پس از جنگ جهانی دوم به عنوان نماینده اول انگلیس در کشورهای عربی برگزیده شده.

اخوان سنوسی فقط یکی از بسیاری فعالیت‌هایی بود که به وسیله دفتر عربی در مصر اداره می‌شد، زیرا از میان تمام کشورهای عربی، مصر تنها کشوری بود که به وسیله نیروی ارتش انگلیس اشغال شده بود و به وسیله دستگاه اداری انگلیس اداره می‌شد. مصر در بین کشورهای عربی مرکزیت داشت و از پرجمعیت‌ترین کشورهای عربی بود و با بودن کانال سوئز که شاه‌رگ حیاتی امپراتوری انگلیس محسوب می‌شد و از طرفی رابط بین پایگاه‌های دریایی جبل‌الطارق، مالتا، کرت و قبرس در دریای مدیترانه و اقیانوس هند در شرق سوئز بود. دولت‌مردان سرمایه‌دار انگلیس، از زمان‌های قدیم تحت‌تأثیر تاریخ مصر، مخصوصاً عجایب اهرام مصر و فراغه بوده‌اند و فرماسیون‌های اسکاتلندی همیشه فرقه قدیمی در مصر و معبد اورشلیم (بیت‌المقدس) را مورد ستایش قرار داده‌اند. برای افرادی مانند سیسیل، کُرزن، و لرد کرومر، دین قدیم مصر همیشه مورد توجه فوق‌العاده بوده است.

از زمانی که **سید جمال‌الدین افغان** در بین سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ در مصر سکونت داشت، سازمان اطلاعاتی انگلیس (SIS) و خاورشناسان آکسفورد و کمبریج مصر را یک مرکز مهم برای جنبش افغان ساختند. افغان از گروه‌های اُرتوکس سوری و یونانی و از مسیحی‌های عرب از لبنان، اسکندریه مصر و از رؤسای قبایل بیابان نشین لیبیایی و سلاطین و مسلمانان آفریقا، و جنگجویان مسیحی لبنانی، و از شیخ‌های عرب و رهبران مذهب صوفی قدیمی از ایران و افغانستان و فرقه کوچک مسلمانان هند و جوامع مخفی آنها، در مصر استقبال می‌کرد. ولی بیش از هر چیزی، افغان و دستگاه جاسوسی انگلیس به روح پاک مردم مصر پی برده بودند و زیر نظر دقیق لُرد کرومر، یک عضو جوان از یک خانواده مشهور بانکدار لُرد مصری، که قبل از جنگ جهانی اول از برجستگان ملی مصر بود، به بنیادگرائی اسلامی و فرقه‌گرائی مصری آلوده و مسموم کردند. این همان زهری است که تقریباً صد سال بعد ملت مصر هنوز باید اثرات آن را از خود پاک و برطرف کند. مصر همچنین جایگاه دست‌پرورده وفادار افغان و **محمد عبده** بود. در سال ۱۸۷۱، وقتی که افغان به قاهره آمد که در دانشگاه الازهر مشغول به کار شود، محمد عبده جذب گروه نزدیکان افغان شد، با وجودی که او در اوایل ۲۰ سالگی خود بود و خیلی جوان‌تر از افغان بود، از همکاران برجسته افغان شد و وقتی که افغان در ۱۸۷۹ مصر را ترک می‌کرد، عبده چند سال بعد به دنبال او به لندن و پس از آن به پاریس رفت.

زندگی عبده تقریباً در فرقه صوفی غرق شده بود، تمام روز عبده، روزه می‌گرفت و مطالعه می‌کرد، شب را در دعا و نماز خواندن می‌گذراند و قرآن می‌خواند. او عادت صوفیانه‌ای را که جامه ای زبر و خشن می‌پوشید و پابرهنه راه می‌رفت برای خود برگزید.

همیشه چشم‌هایش رو به زمین بود و با هیچ‌کس صحبت نمی‌کرد. برطبق بعضی گفتار، بعضی اوقات ارتباط او با تمام واقعیات زندگی قطع می‌شد و وارد یک وضعیت بی‌احساس و یک جهان تخیلی می‌شد، و با ارواح افرادی که سال‌هاست مرده بودند حرف می‌زد. زیر نظر آموزش افغان، عبده به تدریج بعضی از این رفتار را کنار گذاشت و به علم دلیل و منطق روی آورد. به غیر از **دین ماستیک صوفی**، مقداری از کارهای **اریستوتل** و کارهای علوم تجربی در انگلیس را درک کرد. به خصوص علاقه‌مند به کارهای جان **استوارت میل** شد، که نوشته‌هایش بین بسیاری از رهبران جنبش پان-اسلامی شهرت دارد.

بعد از ترک اجباری افغان، محمد عبده به عنوان سردبیر و ویراستار ژورنال رسمی و مجله رسمی دولت مصر که تحت نظارت انگلیس به چاپ می‌رسید انتخاب شد. یک چنین مقامی به فردی مانند عبده که تا اندازه‌ای نیز ناشناس بود، فقط به خاطر ارتباطش با «جامعه مخفی» جمال‌الدین افغان داده شد. محکومیت رسمی که به افغان برای اخراج او از مصر داده شده بود، فقط اعتمادی بود که لندن نسبت به او داشت. فردی که به عنوان دستیار سردبیر زیر نظر محمد عبده کار می‌کرد **سعد ضغلول** بود که بعد از جنگ اول جهانی، جنبش ملی گرای مصر و حزب وفد را رهبری کرد. در سال ۱۸۸۳ محمد عبده در پاریس به افغان پیوست، و پس از آن به لندن مسافرت کرد، در آنجا مدتی در دانشگاه آکسفورد و کمبریج درس داد و با مقامات رسمی انگلیس همچنین، در مورد بحران در سودان مشورت می‌کرد. در پاریس و لندن محمد عبده، همکار اصلی جمال‌الدین افغان برای ارتباط میان جامعه اعراب و جمع‌آوری اطلاعات از آنها بود. در حالی‌که افغان ارتباطش با ترک‌ها، ایرانی‌ها و هندی‌ها بود.

وقتی دولت فرانسه مانع چاپ ژورنال العروت الوثقی شد، افغان و محمد عبده از هم جدا شدند. افغان به روسیه مسافرت کرد و در آنجا او با آثار شایسته‌های روسیه، مسؤولین پان اسلاوها و مسلمانان روسیه و آنهایی که بعداً برای دولت انگلیس در نقشه جنگ باروس مفید و مؤثر بودند، همفکری و همراهی می‌کرد، و عبده نیز در جهان عرب اطلاع‌رسانی می‌کرد. برای چند سال عبده تحت نام‌های مختلف در سراسر جهان عرب مسافرت می‌کرد. اما بیشتر روی تونس، بیروت، و روسیه توجه داشت. در هر محلی که عبده توقف داشت، او روی فلسفه پان اسلامیت افغان تبلیغ و تأکید می‌کرد و یک سازمان «جامعه مخفی» تشکیل می‌داد. فلسفه عبده ساده زندگی کردن بود، اما با افراد نزدیک به خود بیشتر طبیعت ضد دینی فرقه اسکاتلندی و اتحاد بشریت تحت شعار «یک جهان» را تبلیغ می‌کرد. کسانی را که عبده احساس می‌کرد خیلی پیشرفته هستند، ترتیب ملاقات آنها را با یک افسر اطلاعاتی انگلیس از لندن می‌داد و بدینوسیله عبده کلیه شبکه پارتیزان‌های اطلاعاتی جمال‌الدین افغان، من جمله سوری‌ها، لبنانی‌های مسیحی و یهودیان مصر و کشورهای دیگر و نمایندگان بسیاری از فرقه‌ها و گروه‌های محلی منطقه را شناسایی می‌کرد.

مأموریت عمده عبده این بود که مرتباً با مردم در تماس بود و آنها را به فلسفه اسلام بنیادگرا موعظه می‌کرد. عبده همیشه می‌گفت که جهان اسلام، متلاشی شده و در حال فروپاشی است، و تا زمانی‌که دوباره زیر پرچم یک خلیفه متحد نشود نمی‌تواند پیشرفت کند. عبده تقصیر را به عهده حکمرانان ملیت‌های مختلف می‌دانست و در بعضی موارد رهبران دینی را که به وسیله رهبران سیاسی صدها سال گذشته برای موعظه غلط به مردم، به آنها حقوق پرداخت شده، مقصر دانسته است. جامعه مخفی که افغان آن را به وجود آورده بود، خود را وقف قیام اسلامی کرد. پشتیبانی مخفیانه انگلیس از قیام اسلامی از موعظه‌ها و گفتار عبده به صورت زیر آشکار شد: «راه علاج برای کشورهای بیمار اسلامی در تجدید چاپ روزنامه‌ها نیست، برای این که آنها کمترین نفوذ را دارند، و نه حتی در سیستم آموزش مدل اروپائی است، زیرا اینها در آموزش علوم نفوذ خارجی‌ها را بیشتر می‌کند و نه تقلید از عادات خارجی‌ها است، برای این که تقلید کردن فقط موفق به آرامش روح افراد این کشورها و قبول قدرت کشورهای خارجی که از آنها تقلید می‌کنند بر روی کشور خود است. بلکه تنها راه علاج برای این ملت‌ها برگشت به قوانین مذهبی خودشان است. در سال ۱۸۸۸، محمد عبده به مصر برگشت و در آنجا به خاطر "جنایات و شورش و دشمنی" که علیه اُرد کرومر نماینده انگلیس انجام داده و بدین جهات اخراج شده بود، محاکمه و بخشیده شد و از ۱۸۸۸ تا زمان مرگش در ۱۹۰۵، عبده مرتباً با برجستگان سیاسی مصر در ارتباط بود و مرتباً دیده می‌شد که از خانه و دفتر کار اُرد کرومر دیدار می‌کرد. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ عبده فرد مورد اعتماد نخست‌وزیر مصر مصطفی پاشا، فهمی بود. در سال ۱۸۹۲ به عنوان مدیر کمیته دانشگاه و مسجد الازهر منصوب شد. در آن مقام او تمام سیستم اسلامی مصر را بازسازی کرد، چون الازهر به عنوان مرکز تمام

آموزش‌های اسلامی در مصر و در تمام جهان اسلام شناخته شده بود. بالاخره در ۳ جون ۱۸۹۹ محمد عبده به عنوان مفتی تمام مصر انتخاب شد.
ادامه دارد